

تأملی جامعه شناسانه بر پدیده طلاق در روند مدرن شدن خانواده در شهر تهران

منصوره لولاآورا

تکثر و تنوع سبک‌های جدید زندگی خانوادگی تحت تاثیر مدرنیته و فاصله گیری از شیوه‌های سنتی، الگوهای تازه‌ای از زندگی خانوادگی را در سطح کلانشهر تهران به ظهور رسانده است. در پی تحولات دهه‌های اخیر، جامعه ایران در همه عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی، شاهد تغییر سبک زندگی و گرایش این سبک به سوی شیوه‌های غربی و مدرن بوده است. کم رنگ شدن شیوه‌های سنتی زندگی خانوادگی و جایگزینی سبک مدرن و اقتباس شده از غرب، روندی است که کماکان رو به تزايد می‌باشد. از منظر جمعیت شناسی، افزایش سن ازدواج به ویژه در دختران روندی دور از انتظار نیست چرا که همگام با ارتقاء سطح تحصیلات آنان و پیدایش فرصت‌های شغلی فراوان برای زنان، چنین پیش بینی می‌شود که میزان وقوع ازدواج‌های سنتی به نحو چشمگیری کاهش یابد. اما از سوی دیگر با توجه به دگرگونی الگوهای ازدواج و کاسته شدن از ازدواج‌های سنتی و شکل گیری ازدواج‌های حسابگرانه و عاقلانه، می‌توان انتظار داشت که خانواده‌های جدیدالتاسیس از پایداری نسبتاً مطلوبی برخوردار باشند. افزایش سن ازدواج و تاخیر در تصمیم به تشکیل خانواده هنگامی نگران کننده می‌شود که رشد چشمگیر آمارهای طلاق را به آن بیفزاییم.

این مقاله در پی آن است که این موضوع را از منظر کنشگران اجتماعی در شهر تهران مورد بررسی قرار داده و مهمترین عوامل موثر بر این تحولات را شناسایی نموده و پیامدهای آن را تحلیل نماید. واژگان کلیدی: انسجام خانواده - تحول خانواده - طلاق - کنشگران اجتماعی - مدرنیته

مقدمه و بیان مساله

در دوران حاضر، انگاره اجتماعی و ساختارهای جوامع سنتی دچار دگرگونی‌های عمیقی شده است. نظام‌های هنجاری با چالش‌های بنیادینی روبرو شده و در نهادهای گوناگون اجتماعی رفتارهای جدیدی پدید آمده است. انگاره‌های فرهنگی و ساختارهای جماعتی- سنتی که در گذشته نه چندان دور به روابط اجتماعی نظم می‌بخشیدند تا حد زیادی بومی و خودسامان بودند. خویشاوندی در تمام سطوح نقش بسیار مهمی داشت و افراد نمی‌توانستند بطور مستقل، معنا داشته باشند. قواعد و موازین خانواده و جامعه یکسان بود و فضای عمومی و اجتماعی همان گسترش فضای خانگی قلمداد می‌شد. جامعه سنتی مجموعه فردیت‌ها نیست بلکه مجموعه روابط گروهی، جماعتی و خویشاوندی است که ذهنیت اسطوره‌ای - الهی بر آن حاکم بوده و مبنای هنجارها می‌گردد. خانواده افراد را به یک مکان و منطقه و دین، آنها را به جهان متصل می‌کند (نیک پی و رضوان ۱۳۹۱). با گذار جوامع از سنت به مدرنیته، این نقش کم رنگ می‌شود. در جامعه سنتی، خانواده یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است که بخش مهمی از ارزش‌ها و رفتارها را به افراد منتقل می‌نماید در حالی که جامعه مدرن، نهادهای متعددی را جهت ایفای این نقش تولید کرده است. جوامع مدرن با ارج نهادن به فضای عمومی موجب می‌گردند که افراد، تکیه‌گاه‌های تباری خود را تا حدی فراموش کنند. جوامع سنتی و در حال گذار، در این پروسه دچار آسیب‌ها و تضادهایی گاه جبران‌ناپذیر می‌شوند چرا که روابط سنتی مخدوش شده در حالی که فضای عمومی جایگزین هم به اندازه کافی شکل نگرفته است. در این فضای مبهم و شکننده، افراد به دنبال تکیه‌گاه‌هایی رابطه‌مند می‌گردند تا به زندگی خود معنا دهند (آشوری، ۱۳۷۶: ۲۶۳-۳۰۱).

شاید اولین اثرات مدرنیته بر نهاد خانواده، تغییر ساختارگسترده آن به خانواده هسته‌ای بوده است اما این ساختار جدید نیز به تدریج متناسب با الزامات و مقتضیات جامعه مدرن، دچار تحولاتی شده است که وضعیت آن را نسبت به شرایط چند دهه گذشته به کلی متمایز ساخته است. تغییر موقعیت و جایگاه زنان و موازنه قدرت آن‌ها با مردان، افزایش میزان طلاق، افزایش سن ازدواج، دگرگونی ارزش‌ها، تغییر نگرش نسبت به نقش‌های خانوادگی (زن، شوهر، والدین، فرزندان و...)، افقی شدن ساختار قدرت در ارتباط میان والدین و فرزندان، فردگرایی و... از جمله چالش‌های پیش روی خانواده‌هاست. مضاف بر این، اشکال جدید روابط میان والدین و فرزندان در قشرهای اجتماعی متفاوت، افزایش اشتغال زنان در خارج از خانه، افزایش تحرک اجتماعی به ویژه بر اثر مهاجرت، کاهش ابعاد خانواده، اهمیت روز افزون به اظهار وجود شخص و تمایل به استقلال و آزادی افراد و بسیاری از موارد دیگر، شرایط جدیدی را فراهم کرده است. این شرایط، به سست شدن پیوندهای خانوادگی، روابط عاری از قدرت در درون خانواده، کاهش پایداری خانواده، کم توان شدن هنجارها در کنترل و سامان بخشی به رفتارها و روابط

اعضای خانواده، تضعیف روابط عاطفی میان اعضای خانواده، درهم ریختن نظام سنتی تقسیم نقش‌ها بدون جایگزینی و مقبولیت یافتن نظامی نوین و کارآمد و بروز بسیاری عوارض و پدیده‌هایی منجر شده است که رصد نمودن دائمی آثار و آسیب‌های احتمالی ناشی از این تحولات را گریزناپذیر می‌نمایاند. مواجهه با تمدن غرب و گسترش شهرنشینی جدید و نتایج آن به ویژه در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، موجب تغییرات عمده در شکل خانواده و خصوصاً تیپ شهری آن شده است. سرعت‌گیری این تحولات، که گاهی به نظر می‌رسد موجب بروز گسست و انقطاع از سامان‌های پیشین گردیده است، پدیده‌ای است که موضوع تحول خانواده در ایران را به یک مسئله مبدل ساخته است. خانواده به سوی دگرگونی نگرش‌ها، ارزش‌ها، روابط و نقش‌ها پیش می‌رود. اینک ما با اشکال جدیدی از خانواده روبرو هستیم که شباهت زیادی به شکل‌های قدیمی آن نداشته و در جستجوی ضوابط و معیارهای تازه‌ای است که بتواند علت وجودی خود را در جامعه‌ای که افراد به گروه‌های مختلف وابستگی یافته و سبک‌های نوین زندگی و تعامل را تجربه می‌کنند، ثابت کند.

این پژوهش با هدف بررسی وضعیت کنونی خانواده ایرانی از حیث میزان انسجام و پایداری از منظر کنشگران اجتماعی طراحی گردیده است. لذا پرسش‌هایی را مطرح نموده است که برای یافتن پاسخ آن‌ها از روش‌های تلفیقی و ترکیبی استفاده نموده است. به تعبیر بلیکی، پرسش‌های پژوهش، گزاره‌های صوری معماهای فکری می‌باشند که از طریق آن‌ها یک مسئله قابل پژوهش می‌شود (بلیکی، ۱۳۸۹: ۱۵).

برخی از این پرسش‌ها که به نحوه کنش کنشگران اجتماعی در برابر فرآیند مدرنیته و تاثیر آن بر تحولات درون خانواده و روایت آنان از خانواده امروزی مربوط می‌گردد، به صورت کیفی و با انجام مصاحبه‌های عمقی پاسخ داده می‌شود. برخی دیگر از پرسش‌های مطرح‌شده که جنبه تکوینی داشته* و ناظر بر تطبیق و مقایسه می‌باشد، با بهره‌گیری از ادبیات نظری و تجربی موجود پاسخ داده شده است.

* خانواده ایرانی از منظر کنشگران اجتماعی از چه میزان انسجام و پایداری برخوردار می‌باشد؟

* بالا بودن آمارهای طلاق و از هم گسیختگی خانواده در ایران از دید کنشگران چگونه تحلیل می‌شود؟

* نحوه مواجهه خانواده ایرانی با مقوله طلاق و ناپایداری خانواده چگونه است؟

خانواده به مثابه یک مسئله: وضعیت خانواده در ایران از نگاه آمار

بررسی یافته‌های آماری گویای آن است که دگرگونی شاخص‌های خانواده به ویژه طی دهه اخیر سرعت چشمگیری یافته است. آمارهای موجود بیانگر آن است که میانگین سن ازدواج در سال ۱۳۸۷ برای مردان ۲۶/۹ سال و برای زنان ۲۲/۴ سال بوده است در حالی که این شاخص‌ها در سال ۱۳۸۶ به

ترتیب ۲۶/۸ و ۲۲/۳ بوده اند. مقایسه این آمارها با آمار سال ۱۳۸۴ که میانگین سن ازدواج دختران ۲۱/۱ سال بوده است گویای جهشی قابل توجه در این زمینه می‌باشد. این میزان در سال ۱۳۸۸ به ۲۲/۶ سال ارتقاء یافته و روند صعودی خود را در سالهای ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰ همچنان ادامه داده و به ترتیب به ۲۲/۷ و ۲۳ سال افزایش یافته است. میانگین سن ازدواج مردان هم در سال ۱۳۸۹ مرز ۲۷ سال را پشت سر گذاشته است.

افزایش سن ازدواج می‌تواند به عنوان یکی از مولفه‌های منظومه دگرگونی در شیوه‌های ازدواج و همسرگزینی مورد تحلیل قرار گیرد. دگرگونی در شیوه‌های همسرگزینی و تنوع یافتن آن نشان دهنده شکل‌گیری الگوهای جدید در این عرصه و خارج شدن از چارچوب‌های سنتی می‌باشد. در برخی موارد به نظر می‌رسد محوریت خانواده در انتخاب همسر دگرگونی عمده‌ای یافته و گونه‌هایی چون ازدواج تنظیم شده، ازدواج تحمیلی^۱، ازدواج‌های زود هنگام^۲ و به طور کلی ازدواج به شیوه سنتی جای خود را به شیوه‌هایی نوین مانند ازدواج عاشقانه^۳، ازدواج انتخابی، ازدواج دوستانه^۴، ازدواج خودتنظیم و... داده است. تطور شیوه‌های همسرگزینی را می‌توان به عنوان تابعی از روند مدرنیته در جامعه استنباط نمود. به نظر می‌رسد همنوایی و هماهنگی پروسه همسرگزینی با الزامات جامعه سنتی ایران، در جریان متجدد شدن جامعه تا حدی مخدوش و دچار ناهم‌زمانی گردیده است. بدین ترتیب امروزه با وجود مهم تلقی شدن ویژگی‌هایی مانند: عاملیت خانواده در برابر فرد، تقدس نهاد خانواده، ترجیح مصالح جمع، مسئولیت‌پذیری والدین در قبال ازدواج فرزندان و حمایت‌های همه جانبه آنان در این روند و... الگوهای جدید ازدواج از این ملزومات سرباز زده و بعضاً آن‌ها را دچار تاخر فرهنگی تلقی می‌نمایند. بنابراین شیوع شیوه‌های نوین همسرگزینی می‌تواند به ویژه در بخش‌های سنتی جامعه، منجر به بروز تنش‌ها و چالش‌هایی میان خانواده جدیدالتاسیس و خانواده‌های پدر-مادری آنان گردد.

افزایش سن ازدواج به ویژه در دختران روندی دور از انتظار نیست چرا که همگام با ارتقاء سطح تحصیلات آنان و پیدایش فرصت‌های شغلی فراوان برای زنان در جامعه‌ای که روند مدرن شدن را طی می‌کند چنین پیش‌بینی می‌شود که میزان وقوع ازدواج‌های سنتی (ازدواج در سنین پایین) به نحو چشمگیری کاهش یابد. اما از سوی دیگر با توجه به دگرگونی الگوهای ازدواج و انتخاب همسر و کاسته شدن از ازدواج‌های تحمیلی و ترتیب یافته سنتی و شکل‌گیری ازدواج‌های حسابگرانه و عاقلانه، می‌توان انتظار داشت که خانواده‌های جدیدالتاسیس از پایداری و استحکام نسبتاً مطلوبی برخوردار

1. Arranged marriage
2. Forced marriage
3. Early marriage
4. Romantic marriage
5. Companionate marriage

باشند. افزایش سن ازدواج و تاخیر در تصمیم به تشکیل خانواده هنگامی نگران‌کننده ترمی شود که رشد چشمگیر آمارهای طلاق را به آن بیفزاییم. این چشمداشت، مستند و مستدل به نتایج پژوهش‌هایی است که طی چند سال اخیر در جوامع مختلف به انجام رسیده و نتایج، حاکی از آن است که حتی در روند مدرنیزاسیون و جهانی شدن، با توجه به شرایط اجتماعی - فرهنگی و به ویژه مقتضیات دینی جامعه دین‌مداری چون ایران می‌توان انتظار داشت که شرایط جدید به بهبود وضعیت خانواده بخصوص از حیث انسجام منجر شود. درکنکاشی که در ادبیات نظری و تجربی به عمل آورده ایم این مسئله کانون مباحث و پژوهش‌های بسیاری بوده و دل‌مشغولی‌های فراوانی را ایجاد کرده است. مروری بر آمارهای طلاق در ایران و کاهش مستمر شاخص ازدواج به طلاق، گویای آن است که در این زمینه جامعه دچار وضعیت بحرانی شده و از مرز هشدار عبور کرده است.

نرخ رشد طلاق که در سال ۱۳۷۲ نسبت به سال قبل کاهشی معادل ۱۳- را نشان می‌دهد در سال ۱۳۸۸ با افزایش معادل ۱۳/۸ مواجه شده و در دو دهه اخیر به طور متوسط ۱۱/۲ درصد افزایش یافته و روند فزاینده آن همچنان تداوم دارد. در حالی که نرخ ازدواج در برخی سال‌ها رشد منفی داشته (۱۳۷۳ و ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵) و در مجموع به طور متوسط ۴ درصد افزایش داشته است. در سال ۱۳۸۶ در مقابل هر ۴/۸ ازدواج در کل کشور یک واقعه طلاق روی داده است. در میان استان‌های کشور، نگران‌کننده‌ترین آمار مربوط به استان‌های البرز و تهران با میزانهای ۴/۳ و ۴/۶ ازدواج در برابر یک طلاق می‌باشد. در مقابل، استان سیستان و بلوچستان از کمترین نسبت طلاق (۲۴/۸) برخوردار بوده و پس از آن استان‌های ایلام، چهارمحال و بختیاری و یزد قرار دارند. شاید بتوان این وضعیت را به تاخیر در روند مدرنیزاسیون در حوزه خانواده در این مناطق کشور و باقی ماندن در فضای فرهنگی سنتی نسبت داد. در سال ۱۳۸۷ نسبت ازدواج به طلاق در کل کشور به رقم ۸ تنزل کرده و استان‌های تهران و البرز همچنان در صدر جدول قرار دارند. نسبت ازدواج به طلاق در سال ۱۳۸۸ هم روند نزولی خود را حفظ نموده به گونه‌ای که در کل کشور به ازای هر ۱/۷ ازدواج یک واقعه طلاق روی داده است. وضعیت بحرانی دو استان البرز و تهران با رقم ۳/۷ و ۳/۸ همچنان تداوم یافته است. بررسی این شاخص در استان یزد نیز حکایت از آن دارد که این استان با وجود سابقه فرهنگی و مذهبی دیرینه و سنت‌هایی که هرگز وقوع هیچگونه طلاقی را بر نمی‌تابید، در موج اخیر افزایش پدیده طلاق در برخی استان‌ها پیشی جسته و از گذشته خود فاصله گرفته است. این شاخص طی سالهای ۸۸-۸۶ در استان یزد از ۱۶/۴ به ۱۲/۴ کاهش یافته است. بررسی شاخص میزان ازدواج نسبت به طلاق در سال ۱۳۸۹ نیز حاکی از آن است که روند کاهش مستمر این شاخص در کل کشور و تمامی استان‌ها همچنان تداوم دارد. دو استان البرز و تهران با ارقام ۳/۳ و ۳/۴ بیشترین آمار وقوع طلاق را به خود اختصاص داده‌اند و تنها استان سیستان و بلوچستان روندی معکوس را طی نموده و به ازای ۳۲/۶ ازدواج فقط یک طلاق

در این استان گزارش شده که فاصله بسیار زیادی با وضعیت عمومی کشور - یک طلاق به ازای ۶/۵ ازدواج - را نشان می‌دهد.

وقوع یک طلاق به ازای ۶/۱ ازدواج در کل کشور و ۳/۲ ازدواج در تهران و البرز روند بسیار نگران‌کننده‌ای را به نمایش می‌گذارد. در بین استانهای کشور، استان یزد کاهش بسیار چشمگیری را نشان می‌دهد - ۱۰/۲ در سال ۱۳۹۰ در مقایسه با ۱۸/۴ در سال ۱۳۸۶ - که در جای خود نیازمند اقدامات و مطالعات کارشناسانه ویژه می‌باشد. دو استان مذهبی کشور (قم و خراسان رضوی) نیز ارقامی را ثبت نموده‌اند (۵/۶ و ۵/۷) که در مقایسه با کل کشور، وضعیت نابسامان‌تری را حکایت می‌کند. توجه بدین مهم نیز ضرورت دارد که به ازای هر طلاقی که به طور رسمی صورت می‌پذیرد، چندین پرونده طلاق در نوبت دادگاه وجود داشته و نیز چند طلاق عاطفی - که به دلایل متعددی از جمله مصالح فرزندان، خانواده‌های طرفین، مسائل اقتصادی و مضیقه زنان، حفظ آبرو، مصالح شغلی و اجتماعی طرفین و... به طلاق رسمی منجر نشده - در بین خانواده‌ها شکل گرفته است. بدین ترتیب اسف‌بار بودن ناپایداری و شکنندگی خانواده‌های موجود، وضعیت بحرانی را به تصویر می‌کشد که نیاز به واکاوی کارشناسانه و شناخت ابعاد آشکار و پنهان و آسیب‌شناسی چندسویه آنرا بسیار ضروری می‌نماید.

ملاحظات نظری

در ادبیات جامعه‌شناسی دو رویکرد متفاوت در مطالعه خانواده وجود دارد. رویکرد کلاسیک و قدیمی‌تر به شکل‌گیری و تکوین خانواده و مطالعه اشکال تاریخی آن و بقای خانواده به عنوان نهادی اجتماعی می‌پردازد در حالی که رویکردهای تلفیقی مدرن و پست‌مدرن، تحولات خانواده را که از سویی تحت تأثیر عوامل متعددی چون صنعتی شدن، شهرنشینی، مهاجرت، اشتغال زنان، تغییرات اجتماعی و... بوده و از سوی دیگر مؤثر بر تحولات اجتماعی است، کانون توجه قرار می‌دهد.

در این بخش اجمالا به مرور ادبیاتی خواهیم پرداخت که در باب تغییر و تحولات خانواده طی چند دهه اخیر تولید شده است. در یک سوی پیوستار این منظومه، دیدگاه‌هایی قرار دارند که تغییر و تحول در نهاد خانواده در طول زمان را امری طبیعی برآورد کرده و معتقدند نهاد خانواده همچون سایر نهادهای اجتماعی در طول زمان در حال تغییر بوده و این تحولات نه تنها منجر به ایجاد بحران و نابودی این نهاد نشده بلکه خانواده ضمن حفظ کارکردهای خود، توانایی خود را در تطابق با این تحولات به اثبات رسانده است.

در سوی دیگر پیوستار، اندیشمندان و صاحب‌نظران معتقد به افول و زوال خانواده قرار گرفته‌اند که از چند دهه پیش ناقوس مرگ این نهاد را به صدا درآورده و نشانه‌های احتضار و اضمحلال آن را آشکار ساخته‌اند.

علی‌القاعده میانه طیف به نظریاتی اختصاص می‌یابد که در مخالفت با تئوری‌های زوال خانواده، مستندات و شواهدی جهت اثبات دوام و بقای این نهاد دیرپا ارائه نموده و سعی در صورت‌بندی تحولات آن داشته و چگونگی شکل‌گیری ترتیبات نوین در روابط، نقش‌ها و عمدتاً ساختار خانواده را تبیین می‌کنند.

چشم‌انداز افول خانواده

اندیشمندان و صاحب‌نظرانی که در این اردوگاه-چشم‌انداز افول خانواده - قرار می‌گیرند بر این عقیده اند که در جهان مدرن به دلایل مختلف نهاد خانواده تضعیف شده و رو به افول گذاشته است. مهم‌ترین تغییراتی که طی چند دهه اخیر در حوزه خانواده در غرب اتفاق افتاده عبارتند از: کاهش کارکردهای خانواده و تقلیل آن به کارکردهای عاطفی (پاپنو، ۱۹۹۷)، شکل‌گیری اشکال مختلف خانواده (گیدنز، ۱۹۹۲)، کاهش قدرت کنترل رفتارهای جنسی اعضای خانواده (لش، ۱۹۷۷)، کاهش نقش حمایت‌گری عاطفی خانواده و ناکارآمدی این نقش در برابر واقعیات زندگی مدرن، کاهش زمان حضور والدین در خانه و افزایش تنهایی‌های کودکان (پاپنو، ۱۹۹۳) افزایش خود مختاری افراد و کاهش پذیرش محدودیت‌ها از سوی خانواده (کاستلز، ۱۳۸۰)، کم‌رنگ شدن پابندی نسبت به ارزش‌های خانوادگی، کاهش اعتقاد به همکاری خانواده و حس وفاداری نسبت به آن، افزایش فردگرایی و کاهش اعتقاد به چشم‌پوشی از منافع شخصی در جهت منافع خانواده (بک و بک، ۲۰۰۴، چیل، ۱۳۸۸)، کاهش فزاینده فشار هنجارهای الزام‌آور ازدواج و متاهل ماندن (نیومن، ۱۹۹۹)، کاهش اعتقاد به نقش‌های جداگانه برای مرد و زن (همسران)، افزایش میزان مادری بدون ازدواج^۱ (نیومن، ۱۹۹۹، کرنان، ۲۰۰۴)، کاهش انگیزه و گرایش به بچه‌دار شدن، کاهش ارزش نقش مادری از دیدگاه زنان، کوچک شدن ابعاد خانواده^۲ (پاپنو، ۱۹۹۷، کرنان، ۲۰۰۴)، افزایش میزان طلاق (کاستلز، ۱۳۸۰)، افزایش میزان همزیستی بدون ازدواج (کرنان، ۲۰۰۴) از جمله دلایلی است که معتقدان به افول خانواده با استناد به آن‌ها استدلال می‌کنند که شکل بنیادی خانواده - خانواده هسته‌ای - فراگیری خود را از دست داده است. برخی نیز چنین استدلال می‌کنند که با وجود عمومیت خانواده هسته‌ای، «هنجارهای خانواده» مبنی بر تشکیل خانواده توسط زوج ازدواج کرده، جای خود را به اشکال و ترتیبات دیگری از خانواده داده است (کرنان، ۲۰۰۴).

1. Popenoe
2. Lash
3. Beck
4. Cheal
5. Newman
6. Unwed motherhood
7. Kiernan
8. Shrinking family

مخالفین نظریه زوال خانواده

با وجود نگران کننده بودن برخی روندها و آمارها که پیرامون مشکلات خانواده ارائه شده، برخی صاحب‌نظران این آمارها را آن‌چنان‌که صاحب‌نظران تئوری انحطاط خانواده می‌پندارند خطرناک نمی‌دانند. به عقیده این دسته از صاحب‌نظران، رواج هم‌خانگی پیش از ازدواج تهدیدی برای ازدواج محسوب نمی‌شود زیرا این روابط یا به حالت ازدواج قانونی درمی‌آید و یا پس از چند سال پایان می‌پذیرد. در مورد افزایش نرخ طلاق هم مخالفین تئوری زوال خانواده معتقدند که در مورد اثرات منفی طلاق اغراق شده است. ضمن اینکه امروزه بالا بودن نرخ طلاق به معنی پایین آمدن نرخ ازدواج و ازدواج مجدد نیست و آمارها نشان می‌دهند اکثریت افراد طلاق گرفته متمایل به ازدواج مجدد و تشکیل خانواده هستند. به اعتقاد این گروه، روابط و مناسبات درون خانواده مهم‌تراز ساختار خانواده است بنابراین تک‌والد بودن خانواده یا زندگی کردن فرزندان با والدین ناتنی و... چندان اهمیتی ندارد بلکه نظارت، کنترل، مشارکت و همدردی والد یا والدین با نیازهای فرزندان نشانه بهتری از سلامت کودک و خانواده است. همچنین توجه به این نکته ضروری است که تغییرات تاریخی، ساختار خانواده را تحت تأثیر قرار داده و ترتیبات جدیدی را تشکیل می‌دهد. این گروه معتقدند که خانواده هم به‌عنوان یک شیوه زندگی و هم به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، به هیچ وجه در حال نابود شدن نیست بلکه با تطبیق هر چه بیشتر اجتماعی، متنوع‌تر و پیچیده‌تر می‌شود.

چشم‌انداز تغییر شکل خانواده

تغییر و تحول در حوزه خانواده و روابط خانوادگی در دهه ۱۹۲۰ مورد توجه صاحب‌نظران این حوزه قرار گرفته و این توجه و تمرکز منجر به ارائه الگوی دوگانه روابط خانوادگی توسط برگس گردید: خانواده کاملاً منسجم^۱ و خانواده نامنسجم^۲ (از هم گسیخته). وی معتقد است الگوی نوع دوم خانواده (نامنسجم) نتیجه دوره‌های کوتاه بی‌نظمی اجتماعی است و پس از طی شدن این دوره، خانواده دوباره انسجام و سازمان‌یافتگی خود را به دست می‌آورد.

اشکال در حال تغییر روابط خانوادگی مجدداً در دهه ۱۹۶۰ توجه جامعه‌شناسان را به خود جلب کرد اما این بار اشکال جدید خانواده دیگر با یک روند پیشرفت مثبت ارزیابی نمی‌شد بلکه با مفاهیمی چون سبک زندگی‌های جایگزین، تنوع، تفاوت و تکثرگرایی تعریف می‌شد (چیل، ۱۹۹۳).
گود در دهه ۱۹۶۰ با انتشار کتاب «انقلاب جهانی در الگوهای خانواده» تحولات خانواده را در مرکز توجه قرار داد. وی ضمن پژوهش‌های دامنه‌دار خود پیرامون تحولات خانواده اظهار می‌دارد که الگوهای

1. Highly integrated family
2. Unintegrated family

خانواده اغلب در برابر فشارهای بیرونی مقاومت می‌کنند. همچنین جهت تغییرات خانواده در جوامع مختلف متفاوت است و حتی زمانی که دو نظام خانواده در یک جهت تغییر می‌کنند نتایج این تغییر یکسان نخواهد بود. به تعبیر گود، نظام خانواده خود را برای پیشرفت جامعه مدرن به گونه‌ای تغییر داده که روند صنعتی شدن و مدرنیته را تسهیل نموده است.

گیدنز از جمله صاحب‌نظرانی است که مباحث نظری فراوانی را در باب تحول، دگرگونی، تغییر شکل و تنوع اشکال خانواده در عصر مدرن مطرح نموده است. گیدنز در مورد تحول خانواده در دوره جدید معتقد است که: امروزه در کشورهای غربی و به‌طور فزاینده‌ای در کشورهای دیگر جهان، خانواده دیگر یک واحد اقتصادی نیست، بلکه مجموعه‌ای از پیوندهاست که بیشتر بر اساس ارتباط و خصوصاً ارتباط عاطفی شکل گرفته است. در حالی که در گذشته خانواده قبل از هر چیز یک واحد اقتصادی بوده و پیوندها در زندگی خانوادگی بیشتر از هر چیز به علل اقتصادی و گاهی دلایل استراتژیک شکل می‌گرفته است (گیدنز: ۱۳۸۴، ۱۲۳). به اعتقاد وی، امروزه، نقش‌های تعریف شده در خانواده سنتی تغییر کرده و خانواده دیگر نهادی شفاف با نقش‌های ثابت زن و مرد تلقی نمی‌شود. از سوی دیگر، خانواده جدید یک واحد تولیدی محسوب نمی‌شود بلکه واحدی مصرفی است که هزینه‌های سنگین پرورش فرزندان، تصمیم‌گیری در مورد داشتن فرزند را بسیار حساس و پیچیده کرده است. همچنین تغییر در ساختار قدرت و افقی شدن این هرم، ساختار جدیدی به خانواده‌ها بخشیده که راه آن را از خانواده سنتی جدا می‌سازد (گیدنز، ۱۳۷۹: ۹۸-۹۶).

به عقیده گیدنز، دگرگونی‌های بزرگی در خانواده روی داده است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ارزشمند دانستن (تکریم)^۱ فرزندان، تحول نقش‌های زن و شوهری، موقعیت در حال تغییر زنان و موازنه قدرت آن‌ها با مردان و در نهایت ظهور «دموکراسی عاطفی»^۲ در خانواده که در آن تساوی، ارتباط و اعتماد وجود دارد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۱۲۵). گیدنز با اتخاذ دیدگاه لیبرالی، به رسمیت شناختن روش‌های مختلف و متکثر زندگی خانوادگی را بسیار پراهمیت می‌خواند. از نگاه گیدنز خانواده مستحکم مدرن خانواده‌ای است که در آن تساوی زن و مرد، ارتباط صحیح، اعتماد و اتخاذ تصمیم به شیوه دموکراتیک (غیر خشونت آمیز) جریان دارد (گیدنز: ۱۳۸۴).

روش تحقیق و نمونه‌گیری

در این پژوهش، به‌منظور بررسی دیدگاه‌های کنشگران و میزان انطباق ادبیات موجود با واقعیات

1. Prized chiled
2. Emotional democracy

کنونی عرصه پژوهش، روش کیفی و ابزار مصاحبه عمقی نیمه ساخت یافته برگزیده شد که البته این مصاحبه‌ها صرفاً بر اساس تم‌های تحقیقاتی انجام گردیده و بهره‌گیری از قالب‌های نظری استقرار یافته موجود در این روند نقشی به جز غنابخشی به ذهن محقق و ایجاد حساسیت مفهومی (با اشراف بر دیدگاه‌های نظری) ایفا نکرده است.

در این پژوهش، ابتدا نمونه‌گیری هدفمند اجرا گردیده و افرادی که خصوصیات مورد نظر محقق را دارا بودند گزینش شدند. سپس در فرایند تحقیق و تحلیل داده‌ها و در انطباق با دیدگاه نظری حاصله و نیز برمبنای مسئله و سوال تحقیق، نمونه‌گیری تئوریک به عمل آمده است. بدین معنی که به منظور بررسی وضعیت خانواده و تحول آن تحت تأثیر ویژگی‌های جامعه مدرن، نمونه‌ها از میان اعضای خانواده‌ها شامل: زن، شوهر و فرزندان جوان مجرد در گروه‌های سنی و تحصیلی و منزلت‌های اجتماعی متفاوت و درجات گوناگون سنتی و مدرن بودن انتخاب شده‌اند که این امر برای ما امکان مقایسه و تیپولوژی جمعیت نمونه را فراهم کرده است. حجم نمونه در این تحقیق ۴۰ نفر بوده است.

یافته‌های پژوهش

در جریان مصاحبه و جمع‌آوری داده‌ها مقوله کاهش انسجام خانواده‌ها در جریان مدرن شدن جامعه صورت بندی شد. برخی از پاسخگویان با حسی آمیخته با نگرانی به این موضوع اشاره نموده و آن را به عنوان یکی از دستاوردهای منفی مدرنیته برای خانواده به شمار آورده‌اند. در کنکاشی که در ادبیات نظری و تجربی به عمل آورده ایم نیز این مسئله کانون مباحث و پژوهش‌های بسیاری بوده و دل مشغولی‌های فراوانی را ایجاد کرده است. دیوید چیل (۱۳۸۸) به افزایش میزان طلاق در اروپا از دهه ۱۹۶۰ تاکنون اشاره داشته و اوج آن را از دهه ۱۹۷۰ عنوان می‌کند. به اعتقاد وی متداول‌ترین تبیین در مورد افزایش نرخ طلاق در غرب، کاهش محوریت خانواده در مسائل اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. اهمیت یافتن شادکامی شخصی و خودمختاری، تحقق آرزوهای فردی، افزایش پذیرش اجتماعی طلاق، امکان دستیابی به الگوهای بالقوه جایگزین ازدواج برای هر دو جنس، استقلال زنان، تضعیف هنجارهای سنتی از جمله دلایلی است که می‌توان بر افزایش طلاق در جوامع غربی اقامه نمود. مانوئل کاستلز (۱۳۸۰)، گسستن خانواده‌های متشکل از زوج‌های ازدواج کرده به واسطه طلاق را اولین شاخص نارضایتی از الگوی خانواده‌ای می‌داند که بر تعهد بلندمدت اعضای آن در قبال یکدیگر مبتنی است. باقر ساروخانی (۱۳۸۸) معتقد است جامعه صنعتی و مدرن، ارتباطات انسانی را از بسیاری جهات تضعیف نموده و طلاق از آن مستثنی نمی‌باشد. ایشان عوامل متعددی را بر وقوع طلاق موثر دانسته و آن را پیامد برخی تحولات از جمله: استقلال زنان، ازدواج‌های دوستانه (آسان، سریع و ارزان)، لذت‌گرایی (به دنبال ارتقای اندیشه‌های فردگرایانه)، کاهش اعتقادات، بسط طیف گزینش و

کاهش فرزندآوری قلمداد می‌نماید. دیوید چیل، نظریه‌های نوسازی، تغییر اجتماعی و تضاد را متناسب با ویژگی‌های جامعه غربی می‌داند و این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در سایر جوامع (به ویژه جوامع مسلمان) نیز این نظریه‌ها سازگاری دارد؟ آیا در این گونه جوامع با وجود قدرتمند بودن هنجارها و مشروعیت سنت و مذهب وجود تفاوت‌های فرهنگی عمیق با غرب، همین الگوها مشاهده می‌شود؟ در پی یافتن پاسخ این پرسش، به سراغ کنشگران اجتماعی رفتیم تا از منظر آنان موضوع را به نظاره بنشینیم.

در بررسی نظرات پاسخگویان و روایت آنان در باب تاثیر مدرنیته بر انسجام و پایداری خانواده، مقولاتی حاصل شد که می‌توان آن‌ها را در سه فضای گفتمانی جمع بندی و تحلیل نمود. در این جا می‌توان به شکل گیری سه گفتمان متفاوت در مواجهه با مدرنیته اشاره نمود:

- ۱- گفتمان انفعال و تسلیم: پذیرش منفعلانه و ناگزیر در برابر امواج دگرگونی.
- ۲- گفتمان مقاومت: عدم پذیرش عناصر و ویژگی‌های مدرن و ایستادگی جزم اندیشانه در برابر آن.
- ۳- گفتمان گزینش‌گری: پذیرش فعالانه و انتخاب‌گرانه برخی عناصر ورود و انکار عناصر آسیب‌زا و منفی.

در جمع بندی آرا و نظرات مشارکت کنندگان در این پژوهش، نکاتی قابل توجه و مشترک به دست آمد که می‌تواند در سه گفتمان ذکر شده گنجانده شود. در این بخش از بین روایت های کنشگران در این باب، شش نمونه را برگزیده‌ایم که بسیاری از نکات ذکر شده توسط دیگر پاسخگویان را در خود دارا می‌باشد و به عبارتی برجسته‌ترین نکات هر مقوله را نمایندگی می‌کند.

گفتمان مقاومت

برجسته ترین نکاتی که از مقوله بندی اظهارات پاسخگویان درون این گفتمان می‌تواند مورد تاکید قرار گیرد عبارتند از: ترجیح زندگی سنتی، تاکید بر تثبیت هنجارهای دینی حاکم بر خانواده، ترجیح مصالح و منافع خانواده بر فرد.

آقای ح دکترای جامعه‌شناسی ۴۸ ساله در باب کاهش انسجام خانواده و افزایش طلاق این گونه روایت می‌کند:

ممکنه موارد خاصی مشابه این در تهران دیده بشه اما مثل غرب رواج نداره حتی فرد گرایی و لذت جویی در خانواده‌های مدرن آگه وجود داره منجر به تخریب خانواده و جدایی نمی‌شه از پارامترهای دیگری برای لذت بردن استفاده میکنن. روابط آزاد و لذت جویانه خارج از چارچوب خانواده با حفظ خانواده بنظر من این الگو ایرانیه و شاید در غرب نباشه ما داریم تلفیق ایجاد می‌کنیم. مرد ایرانی دوست نداره از خانواده جدا بشه ولی ممکنه لذت روجای دیگری جستجوکنه اما خانواده رو به هم نمی‌ریزه.

و زمانی که از زبان آماراستناد می‌کنیم که وقوع طلاق در تهران افزایش یافته، ایشان باز هم مقاومت نموده و اظهار می‌دارد:

آیا این آمارها صرفاً مربوط به خانواده‌های مدرنه؟ شاید کاری به مدرنیته نداشته باشه مسایل و مشکلات اقتصادی، فقر، اعتیاد، بیکاری، می‌تونن عامل طلاق باشن. من تصورم اینه که در بین گروه‌های مدرن و مرفه جامعه کمتر طلاق رخ میده و بین افراد طبقات پایین و کم درآمد بیشتر. شاید بین اونا برخی خودخواهی‌ها و ناسازگاری‌ها باعث طلاق بشه ولی کمتره.

ایشان به خانواده‌گرایی و پای بندی به هنجارها در جامعه ایرانی استناد نموده و رابطه میان طلاق و میزان مدرن شدن جامعه و افراد را انکار می‌نماید. اما زمانی که در مورد این سوال که: فکر می‌کنید جواب جوان‌ها هم همین باشه؟ یا این جواب نسل اول انقلابه؟! اندکی تامل می‌کند، پاسخ خود را تعدیل نموده و اذعان می‌دارد:

بله درست می‌گین من از منظر خودم نگاه می‌کنم. حتما نگاه اونا به طلاق و خانواده با ما متفاوته. اونا شاید این پای بندی رو احساس نمی‌کنن.

خانم ط ۲۲ ساله و دانشجو در این زمینه اعتقاد دارد:

توی خانواده‌هایی که کمتر مذهبی هستن، دختر و پسر خودشون با هم دوست می‌شن، خودشون انتخاب می‌کنند ممکنه به مدت زندگی کنند تا ببینند با هم به نتیجه می‌رسند یا نه، ولی در قدیم، انتخاب می‌شدند توسط خانواده‌ها و طلاقی وجود نداشت مجبور بودن تا آخر عمر با هم باشند، نحوه کار کردن خانم در خارج از منزل هم تغییر کرده، در گذشته خانم اصلاً بیرون از منزل کار نمی‌کرد. ولی هم کانون خانواده گرمتر بوده، هم طلاق کمتر بوده، هم فرزندان صالحی داشتند، الان دیگه اینجوری نیست یا فرزندی ندارند یا بعد از مدت کمی به طلاق منجر می‌شه، دغدغه فرزند پروری ندارند، به پایداری و انسجام خانواده لطمه می‌زنند. به نظر من شاید خیلی از طلاق‌ها به خاطر افزایش خودخواهی آدم‌ها باشد، در قدیم زنان تمام تلاششون را می‌کردند که زندگی شان را حفظ کنند، در صورتی که الان اینجوری نیست، شاید علت این خودخواهی این باشه که زنان توی خیلی از مسائل وارد شده‌اند که لازم نبود، به طور کلی نقش زن‌ها خیلی مهم‌تر است در حفظ خانواده.

ایشان هم به عواملی چون خودخواهی، فردگرایی، اشتغال زنان و کاهش اهمیت خانواده از دیدگاه آنان، ضعف اعتقادات مذهبی، ازدواج‌های دوستانه (غیر سنتی) به عنوان علل وقوع طلاق اشاره می‌کند اما نکته قابل توجه در صحبت‌های ایشان این است که برای زن سنتی، طلاق، به عنوان یک گزینه قابل انتخاب مطرح نبوده و زندگی زناشویی بالاجبار تداوم می‌یافته است که البته این جبر و تحمیل به نتایج شیرینی چون حفظ کانون گرم خانواده و تربیت فرزندان صالح منجر می‌شده است. آن گونه که از کلام ایشان بر می‌آید در ازدواج‌های سنتی که بر مبنای الزامات هنجاری صورت می‌گرفت،

دغدغه رضایت مندی طرفین و برقراری رابطه ناب (اصطلاحی که گیدنز برای بیان رابطه مبتنی بر علاقه و میل درونی افراد به کار می‌گیرد) چندان اهمیتی نداشته است. لازم به ذکر است که گیدنز، به خطر افتادن رابطه ناب در خانواده‌های مدرن را عامل فزونی میزان طلاق قلمداد می‌نماید اما ظاهراً می‌توان این گونه قضاوت نمود که این مکانیسم در خانواده سنتی به طور معکوس عمل می‌نماید. علاوه بر این انتظار می‌رود در ازدواج‌های خود تنظیم که با انتخاب و علاقه طرفین و بدون دخالت و اجبار دیگران صورت می‌گیرد میزان ناسازگاری و طلاق نیز کاهش یابد. شاید در این جا بتوان ادعا نمود که الگوی طلاق در ایران از ساز و کار پیچیده‌تری برخوردار بوده و کشف لایه‌های پنهان آن از ضرورت بیشتری برخوردار می‌باشد.

گفت‌وگو گزینش‌گری

در این گفت‌وگو، مقولاتی چون: پرهیز از افراط و تفریط در سازگاری در زندگی زناشویی، تاکید بر قابل حل بودن بسیاری از معضلات زوجین و حفظ کانون خانواده، پذیرش معقول و مشروط طلاق به عنوان راه حل نهایی، ایجاد تعادل میان نگرش‌های خود خواهانه و دگرخواهانه در عرصه خانواده و گزینش عناصر مثبت مدرن در جهت افزایش رضایت مندی و تفاهم در خانواده، مورد تاکید پاسخگویان قرار گرفته است.

خانم ن ۴۵ ساله (متاهل) و دارای ۲ فرزند جوان که خود را دارای گرایش‌های مذهبی و سنتی معرفی می‌نماید این گونه اظهار می‌دارد:

«آگه فکرنی که زندگی داره تباه میشه طلاق تنها راه رها شدن. یه راه چاره س. یه مشکل و معضل نیست. راه حل مشکلاته.»

این نگرش نسبت به طلاق، نگرشی سنتی نیست گرچه با شریعت و مذهب منافاتی ندارد اما این نکته که رضایت مندی از زندگی تا حدودی اصالت یافته باشد که بتوان به طلاق به عنوان یک راه حل معقول و راه‌هایی از مشکلات اندیشید، سابقه چندانی در آموزه‌های سنتی زنان ندارد.

خانم ج ۴۸ ساله و دارای ۳ فرزند جوان در پاسخ به این پرسش اینگونه موضع‌گیری می‌نماید: «یکی از عوامل مهم مسایل اقتصادی که خیلی مسئله س. دوم اینکه از نظر فرهنگی جوونا پختگی لازم روندارن. ملاک و معیاری برای زندگی ندارن. به همین راحتی تن به جدایی میدن. از نظر عاطفی هم خیلی کم رنگ شده باوجود بچه به راحتی ازهم جدا میشن درحالی که نسل ما به خاطر بچه اصلاً به جدایی فکر هم نمی‌کردیم اما الان خیلی خودخواه شدن به خودشون بیش ازهر چیز اهمیت میدن البته من نه افراط زن سنتی رو در ایتار و از خودگذشتگی می‌پسندم و نه تفریط زن جدید رو در خودخواهی. زن گذشته ما هم در پنجاه سالگی دیگه متلاشی بود زیر فشار زندگی.»

اما شکل امروزی هم اصلاً درست نیست. اینها بعداً عوارض این خودخواهی رو خواهند دید. خلاها و کاستی‌هایی که بعداً در زندگی شون پیش میاد.»

ایشان نگرانی خود را از افراط و تفریطی که در رفتار خودخواهانه زن امروزی و نگرش دگرخواهانه زن سنتی مشاهده می‌کند ابراز داشته و البته این خودخواهی را بیشتر تقبیح می‌کند چرا که از منظری، به نتایج غیر قابل جبران، از جمله فروپاشی خانواده و گسسته شدن پیوندهای عاطفی منجر خواهد شد. البته این پاسخگو از اهمیت مسائل اقتصادی غفلت نورزیده و آن را به عنوان اولین عامل وقوع طلاق مد نظر قرار داده است اما به نظر می‌رسد اهمیتی که ایشان برای عواملی چون فردگرایی و خودخواهی فزاینده در جامعه و کاهش پیوندهای عاطفی بین اعضای خانواده قائل می‌باشد تا حد زیادی مسائل اقتصادی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این مطلب در پاسخ ایشان به پرسشی در زمینه علل پایداری خانواده‌های سنتی، آشکارتر می‌گردد:

«بیشتر مسایل فرهنگی بود. جدا شدن ننگ بود تا ده سال پیش هم طلاق فاجعه بود. یک عامل دیگرم تربیت دختر بود که با لباس سفید بری و با کفن برگردی. صبوری زن هادر تربیت اونها در نظر گرفته می‌شد.»

خانم م انترن پزشکی، ۲۵ ساله و متأهل به عوامل دیگری برای افزایش میزان طلاق اشاره می‌نماید: «خیلی مسائل دخالت داره، دیر شدن سن ازدواج، حاضر نیستن خیلی چیزها را تحمل کنند، مخصوصاً ابتدای ازدواج که بچه هم ندارن و حاضر نیستن بمونن و تحمل کنند. البته این که بچه بیاد، مشکلات را حل می‌کند هم به نظر من درست نیست، چون بچه خودش عامل خیلی مشکلات می‌شه. این که قدیمی‌ها می‌گفتن بچه موجب پایداری ازدواج است، الآن دیگه درست نیست بچه باعث فاصله افتادن بین زن و شوهر می‌شه. عواطف و احساسات خیلی کمتر شده، چون که اصلاً نیستن پیش همدیگر، پایبندی‌ها کمتر شده، مسئولیت پذیری‌ها کمتر شده.» ایشان به بالا رفتن سن ازدواج و عدم سازش و تحمل یکدیگر به عنوان عامل طلاق اشاره می‌کنند در حالی که به نظر می‌رسد در ازدواج‌های سنین بالاتر، با دور شدن از هیجانات و رسیدن به سطح بالاتر بلوغ اجتماعی، عقلانیت بیشتری لحاظ شده و همین امر به دوام و پایداری ازدواج مدد رساند. ضمن اینکه انتظار می‌رود وجود فرزند به تعمیق و تحکیم پیوندهای عاطفی و در نتیجه کاهش میزان طلاق منجر گردد.

گفتمان تسلیم و پذیرش

معدودی از پاسخگویان با اتخاذ موضع پذیرش و تسلیم در برابر امواج مدرنیته، بر نکاتی مانند: تغییر نگرش منفی جامعه نسبت به طلاق، تاکید بر لذت بخش بودن زندگی زناشویی برای زوجین، نفی

وانکار آسیب‌های طلاق و ضروری دانستن آن جهت بهبود کیفیت رضایت‌مندی از زندگی، تاکید داشته‌اند.

خانم الف ۳۰ ساله، شاغل و دارای یک فرزند ۸ ساله در این مورد چنین پاسخ می‌دهد:

«با طلاق خیلی موافقم آگه از طرف خوشتر نیما د یا دوستش نداری چرا باید تحملش کنی. مگه ما چند بار به دنیا میایم که اینجوری زندگی کنیم. بچه طلاق اصلاً دچار مشکل نمیشه چون با یکی از والدین به انتخاب خودش زندگی می‌کنه و حتماً بهتر از زندگی در یک خانواده پرتنش. البته الان نگاه جامعه تا حدی عوض شده، اما باید کاملاً عوض بشه، طلاق یک معضل نیست. الان رضایت‌مندی از زندگی وجود نداره، چون طلاق هنوز آسان نیست. آگه طلاق آسان تر بشه، رضایت‌مندی بیشتر میشه. از هر ازدواج و زندگی که ناراضی بودی طلاق می‌گیری و یک ازدواج رضایت‌مند دیگر رو تجربه می‌کنی. زندگی رو تباہ نمی‌کنی. شرع که دست و پای ما رو نبسته.»

ایشان پدیده طلاق و ایجاد نگرش مثبت جامعه نسبت به آن را از ضروریات جامعه مدرن و خانواده‌های امروزی دانسته و در این زمینه تا جایی پیش می‌رود که مجوزهای شرعی آن را هم به عنوان مدرکی دال بر ضرورت آن اقامه می‌نماید. ایشان تسهیل امکان طلاق در جامعه را موجب افزایش رضایت‌مندی از ازدواج و کاهش احتمال اعمال خلاف عفت و اخلاق دانسته و حتی در مورد فرزندان طلاق، قائل به هیچگونه نگرانی و دغدغه‌ای نمی‌باشد. به تعبیر ایشان، آن‌ها زندگی بدون تنش در خانواده‌ای تک والد (به انتخاب خود) را تجربه خواهند کرد و از بسیاری آسیب‌های روانی، تربیتی و اجتماعی ناشی از درگیری و اختلاف والدین در امان خواهند بود. نکته جالب توجه در تعبیر این پاسخگو، استناد به شرع است که جهت تایید پدیده‌ای مدرن و شاید نه چندان مطلوب و منطبق با عرف صورت می‌پذیرد. به نظر می‌رسد ایشان به منظور برائت خود از منتسب شدن به هواداری از اندیشه‌های لائیک و فمینیستی، بحث خود را درون دینی اعلام نموده و شریعت اسلام را هم موید نظر خود می‌داند.

بحث و نتیجه‌گیری

مروری بر ادبیات تجربی و تلفیق و تطبیق آن با یافته‌های این پژوهش می‌تواند ما را به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از بحث هدایت کند:

افزایش چشمگیر طلاق در خانواده‌های هسته‌ای موجب شده که بسیاری، آن را ناشی از نابسامانی‌ها و ناپایداری‌های نهاد خانواده و ناتوانی در ایفای وظایف و کارکردهای خانواده تلقی کنند و شاخص این ناپایداری و افول را نیز بر مبنای افزایش وقوع طلاق معرفی می‌کنند.

نابسامانی خانواده، به تعبیری، عدم ایفای کارکردهای آن در زمینه جنسی، اجتماعی کردن کودک

و حمایت عاطفی و... برای افراد و بزرگسالان است. اما در واقع خانواده‌های بسیاری هستند که با وجود نابسامانی‌های فراوان، کماکان پایدارند. همچنان که خانواده‌هایی را می‌توان یافت که بخشی از این کارکردها را انجام می‌دهند اما به دلیل ضعف در اجرای یکی از کارکردها یا حتی در اثر وجود عوامل دیگر اقدام به طلاق می‌کنند. بنابراین با وجود خانواده‌هایی که کاملاً هم پایدار و باثبات هستند ولی در اجرای کارکردهایی چون تربیت فرزند نه تنها کارکردی نیستند بلکه بعضاً هم ضد کارکردی هستند، نمی‌توان مدعی شد که طلاق به تنهایی معیار اندازه‌گیری برای نابسامانی در خانواده است.

در واقع بسیاری از طلاق‌ها به این علت رخ می‌دهد که زوجین یا یکی از آنها معتقدند که ازدواج آنها نتوانسته آن چنان که بایسته و مورد انتظار آن هاست نیازها و کارکردهای ضروری را تأمین کند. لذا برای تحقق بخشیدن به این نیازها و کارکردها طلاق می‌گیرند تا در ازدواج بعدی آن را تأمین کنند. این دیدگاه مبتنی بر این فرض است که ساختار خانواده هسته‌ای بدون اشکال است و در واقع غیر کارکردی شدن بعضی از وظایف خانواده منجر به طلاق می‌شود. گرچه این استدلال می‌تواند در مورد درصدی از طلاق‌ها صحیح باشد اما برخی صاحب‌نظران معتقدند که بسیاری از نابسامانی‌ها معلول ساختار حاکم بر خانواده هسته‌ای است لذا آنان دلایل افزایش طلاق را در عنوانین زیر خلاصه می‌کنند:

* کاهش کارکردهای خانواده به ویژه کارکرد اقتصادی آن موجب شده که هزینه‌های بروز طلاق کاهش یابد. ازدواج امروز دیگر ارتباط چندانی با میل به تداوم دارایی و منزلت از نسلی به نسل دیگر ندارد و به تدریج که زنان هم از نظر اقتصادی استقلال بیشتری پیدا می‌کنند ازدواج کم‌تریک مشارکت ضروری اقتصادی مانند گذشته است و طبعاً گسستن چنین پیوندی راحت‌تر و کم‌هزینه‌تر خواهد بود (گیدنز، ۱۳۷۳: ۴۲۷).

* ازدواج در عصر مدرن نسبت به گذشته تغییر مفهوم داده و از یک توافق و نهاد جمعی به یک زندگی مشترک زوجین و توافق آن دو خلاصه شده است و از دخالت و تأثیر فشارهای هنجاری دیگران در حفظ این رابطه کاسته شده است و این نیز دلیل دیگری بر افزایش طلاق است.

* افزایش انتظارات و توقعات که الزاماً امر مذمومی نیست دلیل دیگر این پدیده است. در گذشته ممکن بود که زن یا مرد شرایط دشواری را در خانواده تحمل نموده اما اقدام به طلاق نکنند و آن شرایط را طبیعت خانواده بدانند در حالی که امروزه چنین نیست و چه بسا زنان و مردانی که کمترین ناملازمات و ناسازگاری را تحمل نمی‌کنند و قصد خلاص شدن از آن را دارند.

* مسأله عشق و تعلقات فردی نیز موجب افزایش طلاق است. از یک طرف نهاد ازدواج کم‌کم براساس عشق و علاقه میان زوجین شکل می‌گیرد در حالی که بسیاری از موارد پیش آمده که منجر به علاقه طرفین می‌شود بنای محکمی نداشته و حالات گذرا بوده‌اند و با از بین رفتن آتش عشق، نفرت یا بی‌تفاوتی جایگزین شده و به جدایی انجامیده است.

* تحرك اجتماعی و تغییر ارزش‌ها نیز از عوامل مهم افزایش طلاق است، جوامع قبل از صنعت تقریباً در یک دوره زمانی ازدواج، افراد ساکن و غیر متحول بوده‌اند. بنابراین افراد به لحاظ پایگاه اجتماعی یا نگرش‌های ارزشی یا ویژگی‌های رفتاری تغییر چندانی پیدا نمی‌کردند، اما در جوامع امروزی این تغییر و تحول بسیار چشمگیر است و بسیار احتمال دارد که افراد در ساختارهای گوناگون سیر کنند. بسیاری از طلاق‌ها در خانواده امروزی ناشی از همین تحولات پس از ازدواج است.

* عدم تطابق رفتاری و نگرش اولیه زن و مرد نیز از جمله زمینه‌های بروز طلاق است. در جوامع امروزی که بسیاری از ازدواج‌ها بر حسب تصادف یا شناخت ظاهری صورت می‌گیرد امکان اینکه زن و مرد از حیث گرایش‌های ارزشی و رفتاری با یکدیگر انطباق و همخوانی نداشته باشند زیاد است. زیرا در مراحل اولیه ازدواج که مبتنی بر عشق و علاقه است آگاهانه کوشیده می‌شود که بسیاری از تضادهای احتمالی نادیده گرفته شود. این معضل در جوامع در حال توسعه که امکان وجود نگرش‌ها و رفتارهای متضاد در قالب سنت و مدرنیته وجود دارد بیشتر است.

* سیاست‌های حکومت‌ها در تأمین اجتماعی زنان و کودکان و نیز اشتغال اقتصادی زنان نیز می‌تواند به کاهش هزینه طلاق منجر شود.

* یکی از مسایل مهم در افزایش طلاق، زوده شدن ذهنیت منفی درباره طلاق است، در حال حاضر طلاق پدیده‌ای عادی و عملی بهنجار انگاشته می‌شود که به گونه‌ای روزافزون اقدامی برای رهایی از تنش خانوادگی تلقی می‌شود و جدایی زوجین جنبه متعارف دارد، حتی برخی آن را نشانه سلامت نهاد خانواده می‌دانند (سگالن، ۱۳۸۰: ۸۸۱). بنابراین می‌توان گفت که از هزینه‌های اجتماعی طلاق نیز به شدت کاسته شده و همین امر می‌تواند ترغیب‌کننده افراد به طلاق و جدایی باشد.

به هر حال جوامع از نظر انطباق یا عدم انطباق با دلایل طلاق در خانواده هسته‌ای در دوسوی یک پیوستار قرار دارند. در یک سو جوامعی قرار دارند که توسعه یافته محسوب شده و ویژگی‌ها و تحولات سریع اجتماعی در آنان به گونه‌ای است که شاید تمامی عوامل فوق برای افزایش طلاق در این جوامع صادق می‌باشد و در سوی دیگر، جوامعی هستند که همچنان در فضای زیست سنتی قرار داشته و تحولات اجتماعی در آنان کند و به آرامی صورت می‌گیرد. در جامعه ما که در مرحله گذار از سنت به مدرنیته قرار دارد هنوز سنت‌ها و ارزش‌های خانوادگی آن چنان رنگ نباخته که بتوان با تکیه بر همه شاخص‌های فوق مسأله افزایش طلاق را تبیین کرد اما از برخی از این شاخص‌ها می‌توان در تحلیل و تبیین بهره جست. آن چه که در برآوردی کلی از مجموعه این مطالب حاصل می‌شود حکایت از

روندی دارد که از چند دهه پیش، تحت عنوان تقدس زدایی از نهاد خانواده در غرب آغاز گردیده و موجب سست شدن بنیان‌های خانواده، افزایش میزان طلاق و رواداری فرهنگی آن شد. به نظر می‌رسد مطرح شدن طلاق به عنوان راه حلی برای خاتمه بخشیدن به تنش‌های زندگی زناشویی، افزایش قدرت انتخاب زوجین، افزایش رضایت مندی از زندگی و بهبود کیفیت آن، افزایش بهره‌وری از زندگی زناشویی و... در این راستا قابلیت تحلیل دارد.

جامعه ایران بر مبنای پای بندی به سنت‌های دینی و ملی انسجام یافته و این سنت‌ها و ارزش‌ها، شیوه تفکر، بینش‌ها، نگرش‌ها و نحوه تعاملات ما را در حوزه‌های مختلف زندگی روزمره از جمله خانواده شکل داده است. بدین لحاظ می‌توان جامعه ایران را جامعه‌ای سنتی تلقی نمود که تحت تاثیر مدرنیته‌ای که به ویژه از عصر قاجار به تدریج - اما نه به طور هماهنگ و همه جانبه - وارد عرصه‌های مختلف زندگی ما گردیده است، تحولاتی را در نهاد‌های مختلف خود تجربه می‌کند. بحث در باب پیامدهای مدرنیته ممکن است موجب شکل‌گیری این تصور گردد که این پدیده همان گونه که با فروپاشی و درهم شکستن قالب‌های سنت در اروپا تکوین یافته، جوامع سنتی غیرغربی را نیز با همان مکانیسم تحت تاثیر قرار داده است. در حالی که تفاوت در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، دینی و... میان این دو گونه جوامع، نه تنها سرنوشت متفاوتی را بر سنت‌های آن‌ها رقم زده، اشکال گوناگونی از مدرنیته را هم در آن‌ها صورت بندی نموده است.

در حوزه خانواده می‌توان ادعا نمود که در جامعه ایران، تشکیل خانواده و تداوم و انسجام آن توأم با عطف و دل‌بستگی اعضای خانواده با یکدیگر، در راستای انجام فریضه دینی و بر اساس آموزه‌های اسلامی صورت می‌گرفته است. همچنین شواهد و مستندات نظری و پژوهشی در این حوزه حکایت از آن دارند که میزان تاثیرپذیری خانواده از ویژگی‌های جامعه مدرن، از جمله: افزایش سطح تحصیلات زنان، اشتغال زنان به مشاغل جدید، افزایش فردگرایی، رشد و بسط عاملیت، عدم پای بندی به سنت‌ها و هنجارها، افزایش فرصت‌ها و تنوع انتخاب‌ها، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های مدرن ارتباطی (به ویژه رسانه‌های خارجی) و گسترش سطح آگاهی‌ها، اصالت لذت و گرایش به آزادی و استقلال فزاینده در شکل‌گیری این دگرگونی‌ها نقش عمده‌ای داشته است.

زندگی در سایه هنجارهای دینی و سنتی به تدریج جای خود را به پذیرش انتخابگرانه هنجارهای سنتی و مدرن داده و این روند در خانواده‌های مدرن به نفعی و وانکار بسیاری از هنجارهای سنتی انجامیده است. شاید در تداوم این روند چنین انتظار می‌رفت که خانواده‌های مدرن، هنجارهای جدیدی را که با روابط و ساختار نوین خانواده، مناسبت و ملازمت دارد جایگزین نمایند. اما یافته‌ها حاکی از آن است که متزلزل شدن هنجارها در خانواده‌های مدرن، متناظر با تثبیت هنجارهای جدید نبوده است. بنابراین، بعضاً هرج و مرج هنجاری در جریان مدرن شدن خانواده به وقوع پیوسته است.

فرهنگ مدرن، امروزه به صورت منبعی الهام بخش و معناآفرین در جامعه ما خودنمایی می‌کند. کاهش نقش آموزه‌های دینی والهی در شکل دادن به کنش‌ها و روابط در خانواده، ما را به سوی این ادعا سوق می‌دهد که خانواده فرایند عرفی شدن را تجربه نموده است. تسامح، بردباری، خویشمن داری و از خودگذشتگی، و مجموعه ارزشهای جمع‌گرایانه، جای خود را به ارزشهای فردگرایانه‌ای چون: لذت طلبی، خودخواهی، منفعت طلبی، مادی‌گرایی و... بخشیده است.

یافته‌های پژوهش حکایت از آن دارد که در جامعه ایران، دیدگاه دوگانه و تا حدی متناقض نما نسبت به مدرن شدن خانواده و سبک زندگی آن وجود دارد. گرچه به لحاظ برخی تحولات اجتماعی و تغییر فضاهای گفتمانی، ظرفیت‌های ذهنی جدیدی برای پذیرش سبک زندگی مدرن در افراد ایجاد شده است. افراد با توجه به تجربه زیسته و حافظه تاریخی خود، دانسته‌ها، پنداشته‌ها و سنت‌های نهادینه شده در جامعه و نیز نحوه مواجهه آن‌ها با مدرنیته، اقدام به انتخاب و گزینش نموده و روایت خود از جریان مدرن شدن را متناسب با شرایط زیست کنونی خود برمی‌سازند.

در این جا می‌توان به شکل‌گیری سه گفتمان متفاوت در مواجهه با مدرنیته اشاره نمود:

۱- گفتمان انفعال و تسلیم: پذیرش منفعلانه و ناگزیر در برابر امواج دگرگونی.

۲- گفتمان مقاومت: عدم پذیرش منفعلانه عناصر و ویژگی‌های مدرن و ایستادگی جزم‌اندیشانه در برابر آن.

۳- گفتمان گزینش‌گری: پذیرش فعالانه و انتخاب‌گرانه برخی عناصر ورود و انکار عناصر آسیب‌زا و منفی.

امروزه خانواده مدرن، در درون خود با تناقضی عظیم مواجه شده است. از سویی تشکیل خانواده به عنوان ارزشی جمع‌گرایانه نیازمند پای‌بندی به ارزش‌هایی چون: فتداکاری، گذشت، صداقت، مسئولیت‌پذیری و تن دادن به برخی محدودیت‌ها می‌باشد در حالی که گسترش ارزشهای مادی و مدرن در درون خانواده و توسعه فردگرایی، لذت طلبی، کامجویی، مصرف‌گرایی و... امکان غلبه ارزش‌های جمع‌گرایانه را کاهش می‌دهد. این تناقض می‌تواند به بحران تبدیل شده و به شکل تهدیدی برای بنیان خانواده ظاهر گردد.

پرداختن به موضوع خانواده به عنوان یک مسئله، تقویت فیلدهای پژوهشی مرتبط با این حوزه، شناخت ابعاد مختلف و رصد نمودن مستمر تحولات در حوزه خانواده و آسیب‌شناسی آن، کاهش فاصله میان نهادهای سیاستگذار و مجامع آکادمیک به منظور کاربردی شدن یافته‌های پژوهشی، توجه به نقش موثر و سازنده نهادهای فرهنگی به ویژه رسانه‌ها در ارتقاء فرهنگ خانواده و... می‌تواند گام‌های اساسی در شناخت این بحران‌تاثیرگذاری مثبت بر پیشگیری از این روند محسوب گردد.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). ما و مدرنیته، تهران:، موسسه فرهنگی صراط.
- چیل، دیوید (۱۳۸۸). خانواده‌ها در دنیای امروز، (ترجمه محمد مهدی لیبی)، تهران: نشر افکار.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی خانواده، تهران: نشر سروش.
- سگالن، مارتین (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، (ترجمه حمید الیاسی)، تهران: نشر مرکز.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ، (ترجمه احمد علیقلیان، افشین خاکباز، حسن چاوشیان)، تهران: انتشارات طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴). پیامدهای مدرنیته، (ترجمه محسن ثلاثی)، تهران: نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹). جهان رهاشده، (ترجمه علی اصغر سعیدی، یوسف حاجی عبدالوهاب)، تهران: علم و ادب
- نیک‌پی، امیر و پویا، رضوان (۱۳۹۱). "جامعه‌شناسی تحول خانواده" مجله جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، (شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۱)، ص ۱۳۱-۱۶۹.

Beck, U. & Beck, E. (2004). "Families in a runaway world", in J. Scott, J. Treas and M. Richards (eds) *Blackwell Companion to the Sociology of families*, Oxford: Blackwell, 499-514.

Cheal, D. (1993), "Unity and difference in postmodern families," *Journal of family Issues*, 14: 5-19

Giddens, A. (1992). *The transformation of intimacy*, Cambridge, polity press.

Goode, W.J. (1963), *World revolution and family patterns*, New York, free press.

Kiernan, K. (2004) 'Changing European Families: Trends and Issues', in in J. Scott, J. Treas and M. Richards (eds) *The Blackwell Companion to the Sociology of Families*, Oxford: Blackwell, pp 17-33.

Lasch, C. (1977), *Haven in a heartless world: The family besieged*, New York: Norton.

Newman, D. (1999), *Sociology of families*, California, pine forge press.

Popenoe, D. (1993) "American family decline, 1960 - 1990: A review and appraisal". *Journal of marriage and family*, 55: 527 - 555.

www.sabteahval.ir